



امیر روشن ضمیر

غلامحسین یوسفی

از یادنامه ایرانی مینورسکی

Reprinted from Yād - Nāme - ye Irāni - ye Minorsky

تهران ۱۳۴۸ - ۱۹۶۹ Tehran

1

1



غلامحسین یوسفی

تهران

امیر روشن ضمیر

۰ آنتوان دوست اگزوپری^۱، نویسنده فرانسوی، در کتاب معروف خود به نام «شاهزاده کوچولو» از زبان شاهزاده قهرمان داستان، خطاب به گل‌های سرخ می‌نویسد:

- شما زیبا هستید ولی درونتان تهی است... گل من به چشم رهگذری عادی بی گمان شبیه شماست، ولی او خود بتهنهایی از همه شما برترست زیرا من فقط به او آب داده‌ام... چون او گل سرخ من است. کمی بعد نیز رویاه به شاهزاده کوچولو می‌گوید:

- آنچه گل ترا چنین ارزش و اهمیت بخشیده است عمری است که تو به پای او نثار کرده‌ای^۲.

وقتی قلم برگرفتم تاشمه‌ای از دریافت خود را درباره امیر عنصر - المعالی کیکاووس، نویسنده کتاب قابوس نامه، به روی کاغذ آورم بی اختیار به یاد جمله نویسنده فرانسوی افتادم. به قول او هر چیزی که ما اوقات

۱- Antoine de Saint - Exupéry (۱۹۰۰-۱۹۴۴)

۲- Le Petit Prince و Paris و Gallimard ۱۹۴۶ P. ۷۲. آقای محمد

قاضی این کتاب را به نام «شاهزاده کوچولو» بصورت شایسته‌ای به فارسی ترجمه کرده‌اند که یک بار به شکل کتابی منتشر شده است و بار دیگر در مجله کتاب هفته.

خود را بیشتر صرف آن کرده ایم در نظرمان مقامی خاص دارد. آیا گرایش فکر من به جانب امیر عنصرالمعالی نیز بواسطه آن است که سالی چند به تصحیح کتاب او پرداخته ام؟ و یا از قبیل قلمفرسایی کسانی است که وقتی راجع به کسی چیزی می نویسند و یا اثری از او را تصحیح یا ترجمه می کنند سعی می کنند دفاع از وی را برعهده گیرند و از همگنان برترش شمرند! گویی نوعی پیوند خویشاوندی با صاحب اثر دارند!

نویسنده این سطور این گونه جانب داری و تعصب رانمی پسندد اما ممکن است انگیزه اش در نگارش این مقاله انس با اندیشه ها و نوشته های امیر کیکاووس باشد. در هر حال سعی خواهد کرد تصویری از این «امیر دبیر» یا «دبیر امیر»، چنان که خود او را شناخته است، بدست دهد.

عنصرالمعالی کیکاووس از آل زیار بود. پدراناش در نواحی شمالی ایران: گرگان، طبرستان، گیلان، ری و جبال سالها حکومت و امارت داشتند. خود او نیز اگر از سلطنتی با شکوه و قدرت برخوردار نبود فی الجمله دستگاهی داشت. به رسم امیرزادگان آن عهد تربیت شده، آداب ملکه داری را فرا گرفته بود. بعلاوه از دانشهای زمان و فنون و پیشه های گوناگون اطلاعی فراوان داشت. با پادشاهان و بزرگان عصر از قبیل سلطان مودود غزنوی و ابوالسوار شاوور بن فضل شدادی حشر و نشر کرده بود. براین جمله، تجربه های عمری دراز را - که هنگام تألیف قابوس نامه به شصت و سه سال بالغ شده بود - باید افزود. این فضائل اگر چه گران قدر است ممکن است برای دیگر کسان نیز حاصل شود. اما آنچه اثر وی را امتیازی خاص می بخشد صداقت و صراحت لهجه

اوست در کتاب قابوس نامه . عنصرا المعالی این کتاب را بصورت «پندنامه» ای برای فرزندش، گیلان شاه، نوشته و همین صفت بارز یعنی صمیمیت و صداقت نویسنده اصالتی برجسته و ممتاز به کتاب بخشیده است، بطوری که نوشته های او را می توان سخنی شمرد از دل برخاسته و هم بدین سبب است که بر دل می نشیند.

نمونه این صداقت او را در همان مقدمه می توان یافت که از سبب تألیف کتاب سخن می راند و به فرزندش می گوید: می دانم که «هیچ پسر پند پدر خویش را کاربند نباشد... و اگر چه این سخن مرا معلوم بود مهر پدری و دل سوزگی پدران مرا نگذاشت که خاموش باشم»^۱. از این قبیل است آنچه در باب شراب خوردن می نویسد: «به حدیث شراب خوردن نگوییم که شراب خور و نیز نتوانم گفتن که مخور که جوانان به قول کسی از جوانی باز نگردند؛ مرا نیز بسیار گفتند و نشنیدم تا از پس پنجاه سال ایزد تعالی رحمت کرد و توفیق توبه ارزانی داشت»^۲.

۱- قابوس نامه ، تصحیح نگارنده ، تهران ۱۳۴۵ ص ۴ ؛ نیز: «اکنون تو از من همچندان شنوی که من از پدر خویش شنودم، پس ترا جای ملامت نیست که من خود داد از خویشتن بدهم تا به داور حاجت نباشد.» (ص ۱۵۶)
«اکنون ای پسر هرچند که این قصه بگفتم اگر ترا اتفاق عشق اوفتد دانم که بر قول من کار نکنی که خود به پیران سر بیتی همی گویم اندر حال عشق:
هر آدمی که حی و ناطق باشد باید که چو عذرا و چو وامق باشد
هر کوه نه چنین بود متافق باشد مؤمن نبود که او نه عاشق باشد
(ص ۸۴-۸۵).

۲- قابوس نامه ۶۷ نیز رک. ص ۶۹ س ۱۲-۱۳

عنصرالمعالی از آن دسته ناصحان نیست که خود برمسند بلند اخلاق و پرهیزگاری بتفاخر تکیه می زنند و دیگران را در زیر آلوده دامن و حقیر می بینند. وی با کمال صمیمیت و همدلی از لغزشهای جوانی خود یاد می کند، بد و خوب هر چیز را می نماید آنگاه چون آدمی را مستعد لغزش می بیند می گوید: اگر از عهده نفس خویش برنیامدی «چون بزه خواهی کردن باری بزه بی مزه مکن، سبکی که خوری خوشترین خور و سماع که شنوی خوشترین شنو... تا اگر اندران جهان مأخوذ باشی بدین جهان معیوب و مذموم نباشی^۱». «جهد کن تا عاشق نشوی. اگر کسی را دوست داری باری کسی را دوست دار که به دوستی ارزد. معشوق خود بطلیموس و افلاطون نباشد ولیکن باید که اندک مایه خردی دارد. و نیز دانم که یوسف یعقوب نباشد اما چنان باید که حلاوتی و ملاحظتی باشد وی را، تا زبان مردم بسته باشد و عذر مقبول دارند که مردم را از عیب کردن و عیب جستن یکدیگر چاره نباشد^۲».

آنچه در قابوس نامه موجب شگفتی است، گذشته از اسلوب ساده و دل انگیز عنصرالمعالی و لطف ذوق و حسن تعبیر او در نویسنده گی، وسعت اطلاعات و معلومات وی در زمینه های مختلف است. نگاهی به فهرست ابواب کتاب و موضوعات گوناگونی که در هریک مورد بحث شده است نشان میدهد که عنصرالمعالی مردی است پر مایه و کتاب خوانده و در انواع رشته های علوم و فنون آن عصر فراوان چیزها آموخته است. از شناختن حق پدر و مادر، پیری و جوانی، طرز غذا خوردن و شراب نوشیدن گرفته تا سهمانی کردن و مهمان شدن، مزاح و نرد و

۱- قابوس نامه ۷۳

۲- قابوس نامه ۸۵

شطرنج ، عشق وزیدن ، گرمابه رفتن و خفتن و آسودن ، نخجیر کردن و چوگان زدن و کارزار کردن ، جمع مال و امانت نگاه داشتن ، برده خریدن ، خانه خریدن ، اسب خریدن ، زن خواستن ، فرزند پروردن ، دوست گزیدن ، اندیشه کردن از دشمن ، فقیهی ، تجارت ، طب ، نجوم ، شاعری ، خنیاگری ، ندیمی ، کاتبی ، وزیری ، سپهسالاری ، پادشاهی و کارهای دیگر . بطوری که بسیاری از مظاهر اوضاع اجتماعی آن عصر را در قابوس نامه می توان جلوه گر یافت . در این میان ورود او به جزئیات هر موضوع از قبیل آنچه درباره بردگان و انواع اسب ، طب ، نجوم ، شاعری ، کاتبی و غیره نوشته است مطالعات عمیق وی را در هر باب نشان می دهد .

کتاب قابوس نامه و جامعیت آن ، هدف تعلیم و تربیت را در قرن پنجم هجری آشکار می کند که چگونه درس خواندگان با معلوماتی کلی و شامل پرورش می یافته اند . راست است که امروز وسعت دامنه علم امکان این گونه تحصیلات را از مردم عصر ما سلب کرده است ، ولی وقتی برخی متخصصان امروزی را - که چون از رشته خود قدمی بیرون می نهند در هر دانش دیگر پیاده اند - با عنصر المعالی قیاس می کنیم ، ارزش عقیده کسانی که در تعلیم و تربیت طرفدار تخصص محض نیستند آشکار می شود .

در سخنان امیر کیکاووس ، با همه وسعت اطلاعات و دانایی او اثری از فضل فروشی نیست . وقتی با راستی و فروتنی خاص خود سخن می گوید گویی دوستی مهربان است که نامه نوشته نه ناصحی ملاستگر و خود فروش و به همین سبب گفتار او تلخی نصایح آبرانه را به همراه

ندارد : «خواستم که علم اولین و آخرین من دانمی که ترا بیاسوختمی و معلوم تو گردانیدمی تا به وقت مرگ بی غم تو از این جهان بیرون شدمی، ولیکن چکنم که من خود در دانش پیاده ام.»^۱ و با همین طرز کتاب را به پایان می برد: «آنچه به خویش من پسندیدم اکنون ترا همان خواستم و آموختم. اگر تو بهتر از این خصلتی و عادتی همی دانی چنان باش که بهتر بود و اگر نه این پندهای من به گوش دل شنو و کار بند.»^۲ نکته ای دیگر که بر اعتقاد ما نسبت به سخنان امیر کیکاووس می افزاید تکیه او بر تجارب زندگی است، به عبارت دیگر، نوشته های وی از آن گونه آراء نظری و خیالات خام نیست که در شنونده انکاری پدید آورد بلکه اکثر از واقعیتی سرچشمه می گیرد. از پیری که سخن می گوید می نویسد: «پیری علتی است که هیچ طبیب داروی آن نداند الامرگ»^۳ خود بدان دچار آمده از او گله ها دارد^۴ و حکایت حاجب کامل، از جمله حاجبان پدرش، و خودداری او را از خریدن اسب پیر به خاطر می آورد.^۵ سخنش در احوال مستان و زیانهای شرابخواری^۶ یادآور شراب نوشیهای خود او در روزگار جوانی است.^۷ در باب عشق پیری - که رسوایی به بار می آورد - از جدش شمس المعالی واقعه ای عبرت آموز به یاد دارد.^۸ و خطر «نخجیر سباع» را از سرگذشت جد پدرش،

۲- قابوس نامه ۲۶۳

۱- قابوس نامه ۱۰۵-۱۰۶

۴- قابوس نامه ۶۱

۳- قابوس نامه ۶۰

۶- به دشت و به باغ به سبکی

۵- قابوس نامه ۶۲

خوردن کمتر رو پس اگر روی مستی را سبکی بخور باز خانه آیی و مستی به خانه کن که آنچه زیر آسمان توان کرد زیر آسمان نتوان کرد که سایه پوشنده تر از سایه درخت بود. (ض ۶۸-۶۹)

۷- قابوس نامه ۸۳

و شمشیرین زیار ، و پسر عم خود ، امیر شرف المعالی ، به خاطر سپرده است^۱. قتال بودن جدش شمس المعالی نکته‌ای به او آموخته است و از هموسخنی شنیده که گاه «مردم ناکشتن» زیانها به بار می‌آورد^۲. از سخن راست نامقبولی که خود بابا ابوالسوار گفته سرگذشتی عبرت‌انگیز دارد که ما را از هر نوع گفته راست دروغ مانند برحذر می‌دارد^۳. بعلاوه در کتابها خوانده و خود تجربه کرده است که «مکافات بدی هم بدین جهان به مردم رسد»^۴.

اصولاً یکی از جنبه‌های درخشان طرز تفکر عنصر المعالی - که موجب مزیت کتاب قابوس‌نامه شده است - توجه او به زندگانی عملی است. ممکن است بعضی بر او خرده بگیرند که وی هم ما را از برخی کارها باز داشته و هم ترتیب و آیین آن کارها را بیان کرده است. مثلاً در باب مذکری و واعظی می‌نویسد: «هرسوالی که از تو پرسند آن را که دانی جواب ده و آن را که ندانی بگوی که چنین مسأله نه سر کرسی را بود به خانه آی تا به خانه جواب دهم که خود کسی به خانه نیاید بدان سبب. و اگر تعدد کنند و بسیار نویسند رقعه را بدر و بگوی که این مسأله ملحدان است و سایل این مسأله زندیق است، همه بگویند که لعنت بر ملحدان باد و زندیقان که دیگر آن مسأله از تو کس نیارد پرسیدن^۵». یا در مواردی دیگر می‌گوید: شراب‌نوشی، عاشقی،

۱- قابوس‌نامه ۹۵ ۲- قابوس‌نامه ۱۰۰-۱۰۱

۳- قابوس‌نامه ۴۱-۴۳ ۴- قابوس‌نامه ۱۰۰

۵- قابوس‌نامه ۱۶۰-۱۶۱، اما در همین باب بعنوان نتیجه افزوده است: «بیشتر آن گوی که بر آن ماهر باشی و نیک معلوم تو گشته باشد تا درسخن دعوی بی‌حجت نکرده باشی که عاقبت دعوی بی‌حجت شرمساری بود.» (ص ۱۶۱)

امانت نگاه داری ، مزاح کردن ، و قمار موجب درد سر است اما اگر روزی اتفاق افتاد باید ترتیب هر یک بدانی .

علت این کار روشن است . عنصرالمعالی در اندیشه ها و سخنان خود حقایق زندگی را از نظر دور نمی دارد . مگر نه این است که دنیا ترکیبی از خوبیها و زشتیها ، راستیها و نادرستیهاست . وی در عین حال که فضائل و نیکوییها را تعلیم می کند چون مطمئن نیست که فرزند او یا خوانندگان کتابش همه در شمار نیکان درآیند می گوید چنانچه نتوانستی آن طور که من می گویم و آرزو می کنم زندگی کنی باری اگر گرفتار شدی و لغزیدی راه صیانت خویش و اعتدال را بدان که حداقل زیان به تو برسد نه آن که در لجه تیرگیها فرو آفتی . به عبارت دیگر عنصرالمعالی زندگی را چنان که دیده است تصویر کرده ؛ فقط اهل نظر نیست مرد عمل نیز هست و سعی می کند کمال مطلوبی که در زندگی به ما نشان می دهد و کتابی که می نویسد تحقق پذیر نیز باشد نه فقط بصورت خیالاتی خوش عرضه شود . از این رونا گزیر شاید برخی سخنان او - که نمودار آداب و رسوم و مسائل پست و بلند آن روزگار است ، در نظر ماچندان پسندیده ننماید ، ولی نمی توان واقعیت آنها را در آن عصر ندیده گرفت .

از نظر زندگانی عملی همه کتاب امیر کیکاووس قابل ملاحظه است از آن جمله است آنچه در باب سفر نوشته و حکایت درویش و رئیس بخارا در سفر حج^۱ ، گفتار او در باب احترام پدر و مادر^۲ ، اعتقاد

۱- قابوس نامه ۲۰-۲۱
۲- «با پدر و مادر خویش چنان باش که از فرزندان خویش طمع داری که باتو باشند.» (ص ۲۵)

او درباره تفاوت سخن برجای و سخن نه برجای^۱، لزوم خاموشی در جواب احمقان^۲، پاس داشتن خویشان و مولع نبودن بدیشان^۳، توجه به این که آموختن محتاج به وقت خاص نیست و از دشمنان نیز می توان نکته ها یاد گرفت^۴، «فزونى بر همسران خویش به فضل و هنر توان یافت»^۵، «دانش جستن برتری جستن است»^۶، شرم زیادگاه سبب وبال است^۷، حکایت افلاطون و محمد زکریا و خوش آمدن نادان و دیوانه از ایشان^۸، لزوم حد اعتدال در حلم^۹، زیان سخن سرد^{۱۰}، و نابجای و حکایت علوی زنگانی^{۱۱}، آیین زن خواستن^{۱۲}، طرز تربیت فرزندان^{۱۳}، لزوم آموختن فنونی مانند شنا به فرزندان^{۱۴}، فایده و صلت با خانواده های دیگر^{۱۵}، بازرگانی کردن و آداب آن^{۱۶}، ترتیب پیشه وری و درستی در معاملات^{۱۷} و غیره.

-
- ۱- «جهد کن که سخن برجای گویی که سخن نه برجای اگر چه خوب گویی زشت نماید.» (ص ۲۸)
 - ۲- قابوس نامه ۳۳
 - ۳- «پیران قبیله خویش را حرمت دار... و لکن بدیشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان می بینی عیب نیز بتوانی دید.» (ص ۳۳)
 - ۴- قابوس نامه ۳۴
 - ۵- قابوس نامه ۳۴
 - ۶- قابوس نامه ۳۵
 - ۷- قابوس نامه ۳۵-۳۶
 - ۸- قابوس نامه ۳۶-۳۷
 - ۹- «یکباره چنان مباش نرم که از خوشی و نری بخورند و نیز چنان درشت مباش که هرگز به دست نپساونند.» (ص ۳۷)
 - ۱۰- «سرد سخن مباش که سخن سرد تخمی است که از او دشمنی روید.» (ص ۴۷)
 - ۱۱- «اگر چه بسیار دانی آن گوی که بکار آید تا آن سخن بر تو وبال نگردد.» (ص ۴۸)
 - ۱۲- قابوس نامه ۱۲۹
 - ۱۳- قابوس نامه ۱۳۲
 - ۱۴- قابوس نامه ۱۳۲-۱۳۴
 - ۱۵- قابوس نامه ۱۳۶
 - ۱۶- قابوس نامه ۱۶۶
 - ۱۷- قابوس نامه ۲۴۱

مردی که زندگانی را چنین از دریچهٔ عمل و حقیقت می‌نگرد و اعتنای او به مسائل اقتصادی زمان از قبیل جمع کردن مال^۱، خریدن ضیاع و عقار^۲، و نکات دقیق بازرگانی^۳؛ نمودار واقع بینی اوست، بطبع در هر کاری حد اعتدال و میانه روی را سفارش می‌کند و افراط را نمی‌پسندد^۴. در عین توجه به فضائل اخلاقی و تملک نفس، می‌گوید: «بهرهٔ خویش بحسب طاقت خویش از روزگار خویش بردار که چون پیر شوی خود نتوانی»^۵. در معاشرت معتقدست که «همه نشست و خاست با جوانان مدار با پیران نیز مجالست کن و رفیقان و ندیمان پیر و جوان آمیخته‌دار»^۶. در همین فصل در نهایت انصاف و اعتدال مشرب می‌گوید: «تا جوانی جوان باش، چون پیر شوی پیری کن»^۷. به عبارت دیگر از نظر این پیر معتدل و دل آگاه هر چیزی بجای خویش نیکوست چنان که دستور او در تقسیم ساعات شبانروز بر همین اساس مبتنی است^۸ و به همین سبب وقتی هم پند می‌دهد: همبستری جان‌فزای باید گزید که روح تو تازه‌دارد، بی‌درنگ سی‌افزاید: «ولکن پگاه خواستن عادت باید کردن، چنان باید که پیش از آفتاب برخیزی که وقت طلوع باشد تو فریضهٔ خدای عزوجل بگزارده باشی»^۹. اعتدال فکر عنصر المعالی در دوستی و دشمنی هم پیدا است: «اندازهٔ همه

۱- قابوس نامه ۱۰۳ ۲- قابوس نامه ۱۲۰

۳- سراسر باب سی و دوم بخصوص ۱۷۱، ۱۷۳

۴- قابوس نامه ۴۶ ۵- قابوس نامه ۵۶

۶- قابوس نامه ۵۷ ۷- قابوس نامه ۵۸

۸- قابوس نامه ۹۱ ۹- قابوس نامه ۹۳

کارها نگاه دار خواه در دوستی خواه در دشمنی که اعتدال جزوی است از عقل کلی^۱ یا «هیچ کس را چندان مستای که اگر وقتی بیاید نکوهیدن نتوانی و چندان منکوه که اگر وقتی بیاید ستود نتوانی»^۲.
غرض آن که امیر کیکاووس را مردی سی‌یا بیست که ما را به پیچ و خمهای خیالات شک‌آمیز و نظرهای مردد گرفتار نمی‌کند بلکه در هر باب واقعیت را چنان که هست عرضه می‌دارد و راه برخورد با مسائل زندگی را در آن می‌داند که در اندیشه و رفتار خود خردمندانه اعتدال را رعایت کنیم تا به افراط و تفریط جاهلان گرفتار نیاییم.

همین مرد فکور و خرد پیشه که هر چیز را نخست به ترازوی عقل می‌سنجد در مرحله کار و اقدام با گامهای استوار مردانه پیش می‌رود، بی‌هیچ گونه ضعف و تردیدی. آنچه در باب بیستم در کارزار کردن و در باب چهل و یکم در سپهسالاری نوشته است نموداری از روح مثبت سپاهگیری و دلیری اوست. ببینید چگونه درس جرأت و مردانگی می‌دهد «در معرکه تا گامی پیش توانی نهادن هرگز گامی باز پس منه . . . دلیر باش که شمشیر کوتاه به دست دلیران دراز گردد»^۳. وی سپهسالاری را می‌پسندد که عقب نشینی نکند^۴. جای دیگر می‌نویسد: «جهد کن تا دشمن نیندوزی» اما «اگر دشمنت باشد مترس»^۵ و «با گردن کشان کردن کش باش»^۶.

* *

نویسنده قابوس نامه بر اثر تجارب بسیار مردم شناس است و با

۲- قابوس نامه ۱۵۰

۱- قابوس نامه ۱۴۸-۱۴۹

۴- قابوس نامه ۲۲۵

۳- قابوس نامه ۹۹ نیز رك ۲۲۵

۶- قابوس نامه ۱۴۹

۵- قابوس نامه ۱۴۴

احوال و اطوار، خویها، منشهای آدمیان و استعدادها و موارد ضعف ایشان خوب آشناست بدین سبب بسیاری از نکته‌هایی که درهرباب به قلم می‌آورد سنجیده و خردمندانه است و چه بسا نه تنها در روزگار او بلکه همواره مصداق داشته است. وقتی می‌گوید اکثر جوانان به سخن پیران وقتی نمی‌نهند تشخیص او درست است «چه آتش در دل جوانان است از روی غفلت پنداشت خویش ایشان را برآن نهد که دانش خویش برتر از دانش پیران بینند»^۱. جای دیگر در شیوه زندگی مردم نوشته است: «بدان ای پسر که سرشت مردم چنان آمد که تکاپوی کند تا از دنیا آنچه نصیب او آمده باشد به گرامی تر کس خویش بماند و نصیب من از دنیا این سخن گفتن آمد و گرامی تر کس بر من تویی»^۲ یا «به عطای مال هم بخل مکن که مردم فریفته مال زودتر شود زانکه فریفته سخن»^۳. «بدان که هر خصلتی که آن ستایش توانگران است هم آن خصلت نکوهش درویشان است»^۴. آن جا که ترتیب غذا خوردن همه طبقات را شرح می‌کند^۵، یا عذرخواهی از مهمان را طبع بازاریان می‌شمرد^۶، و در تأثیر سخاوت سپهسالار در لشکریان^۷، و آیین دوست گرفتن و سرکردن با بدان و نیکان^۸ سخن می‌گوید گوشه‌ای دیگر از این مردم‌شناسی آشکاری شود، و وقتی از برده خریدن یاد می‌کند و خصائل اقوام گوناگون را بر می‌شمرد^۹ می‌توان دریافت که عنصر المعالی

۱- قابوس نامه ۴ نیز رک. ص ۸۵ گفتگوی پیری صد ساله و مردی جوان

۲- قابوس نامه ۴ ۳- قابوس نامه ۲۹

۴- قابوس نامه ۱۰۴ ۵- قابوس نامه ۶۴

۶- قابوس نامه ۷۲ ۷- قابوس نامه ۲۲۵

۸- قابوس نامه ۱۳۹-۱۴۰ ۹- قابوس نامه ۱۱۱

تا چه حد به روحیات ملل آشنا بوده است.

در قابوس نامه با نویسنده‌ای سروکار داریم که ذهنی وقاد و نظری نکته‌بین و نکته‌یاب دارد. حق با اوست که می‌گوید: از مزاح ناخوش پرهیز کن بخصوص در نرد و شطرنج باختن که در این حال انسان دل مشغول است و «مزاح کمتر بتواند داشتن^۱». جایی دیگر مراحل مختلف عشق را که در دل رخنه می‌کند خوب دریافته و گویی خود یکایک این احوال را گذرانده است^۲. راست است «جوانان پیشتر عاشق شوند از پیران، ازان که طبع جوانان لطیف‌تر بود از پیران» و نیز درست گفته که در عشق «پیر را جز به سیم غرض حاصل نشود^۳» و غالباً چنین است. عقیده او درباره داما دوشیزه برای دختر دوشیزه و حکایت شهر بانو دختر یزدگرد شهریار^۴ نکته‌ای دقیق در بر دارد و اگر می‌گوید: «داماد نیکوروی گزین و دختر به مرد زشت روی مده که دختر دل بر مرد زشت روی نهد ترا و شوی را بد نامی بود^۵» چه بسا که حق با اوست.

در باب سی و ششم قابوس نامه در آیین و رسم خنیاگری، وقتی از تأثیر موسیقی در انسان و سازگاری راههای گران با «طبع پیران و خداوندان جد» و تناسب راههای سبک و خفیف با طبع جوانان، و ترانه با ذوق کودکان و زنان سخن می‌گوید^۶، نمودار معرفت او به روان آدمی است و ما را متوجه می‌کند چرا جوانان امروز آهنگهای تند و پر

- | | |
|-------------------|-----------------------|
| ۱- قابوس نامه ۷۷ | ۲- قابوس نامه ۸۱-۸۲ |
| ۳- قابوس نامه ۸۰ | ۴- قابوس نامه ۱۳۷-۱۳۸ |
| ۵- قابوس نامه ۱۳۸ | ۶- قابوس نامه ۱۹۳-۱۹۴ |

تحرک را خواستارند. نکته آموزیهای او که خنیاگر بمناسبت موقع و مقام و احوال مستمعان چگونه آهنگها و اشعاری باید انتخاب کند و «برطیع مستمع رود» و با مستان صبوری کند^۱، همه نشان می‌دهد که این مرد از اثر هرچیز در درون آدمی سخت با خبر بوده است چه آن جا که در بزم است و چه وقتی از تأثیر چیزی در نفوس جماعتی بیشتر سخن می‌راند و مثلاً می‌گوید: «براسب کوچک منشین» که در نظر مردم «مرد اگر چه منظرانی بود بر اسب کوچک حقیر نماید» و نیز سفارش می‌کند که در شهر و در میان مومنان بر اسب تیز و جهنده باید نشست تا سوار بسبب تندی اسب راست نشیند و زشت رکاب ننماید و در چشم بینندگان بهتر جلوه کند.^۲

در بسیاری از موارد از جمله در چگونگی سلوک با مردم و رهایی از مضایق و گرفتاریها باز سخنان عنصرالمعالی مبتنی بر روان شناسی فردی و یا اجتماعی اوست از این قبیل است وقتی از شیوه سخن گفتن با اشخاص گونه گون یاد می‌کند^۳، یا از فایده شراب ننوشیدن در شب آدینه سخن می‌راند که از این راه «یک هفته نمید خوردن خویش بردل خلقان خوش گردانی و زبان عامه بر تو بسته شود»^۴. دستور نحوه رفتار با همسایگان و فرزندان ایشان و شمع و قندیل فرستادن به مسجد کوی^۵، طرز حاجت خواستن از کسی و رعایت وقت مناسب برای این کار^۶، شیوه مناظره با خصم در مسائل فقهی^۷، و نکته‌هایی که مذکر، مفتی

۱- قابوس نامه ۱۹۵-۱۹۷

۲- قابوس نامه ۱۲۸، ۹۴

۳- قابوس نامه ۴۹، ۴۷

۴- قابوس نامه ۷۰

۵- قابوس نامه ۱۲۱

۶- قابوس نامه ۱۵۵-۱۵۴

۷- قابوس نامه ۱۵۹

وقاضی^۱، وطیب^۲ باید رعایت کنند همه از این گونه ژرف بینی هاست. راست است که گاه بر اثر همان واقع بینی - که ذکرش گذشت - عنصرالمعالی در معاملات تجاری می گوید: «هیچ چیز برخویشتن نبشته حجت مکن تا اگر خواهی که منکر شوی توانی شدن» ولی بی درنگ به تصریح و تأکید می گوید: «از خیانت کردن با مردم پرهیز که هر که با مردمان خیانت کند پندارد که خیانت با دیگران کرده است و غلط سوی اوست که آن خیانت با خویشتن کرده بود.»^۳

* *

امیرکیکاووس بمناسبت سوابق خانوادگی و امارتی، هرچند مختصر، که داشته مرد سیاست و ملکداری است و بسا که آرزو می کند گیلان شاه نیز بر تخت حکومت تکیه زند. در بسیاری از موارد شمشیر سیاسی او - که از همین مردم شناسی وی مایه گرفته است - بروز می کند. آن جا که از سخنان «دانستنی و ناگفتنی» یاد می کند^۴ یا می گوید «بسیار دان و کم گوی باش نه کم دان بسیار گوی»^۵ یا «هرسخنی که بگویند بشنو ولی بکار بستن شتاب زده مباش»^۶ اندکی از این خویشتن داری و سیاست منشی را می توان دید. باب بیست و نهم در اندیشه کردن از دشمن^۷ درس سیاست زندگی است. اما وقتی عنصرالمعالی از خدمت کردن پادشاه^۸، آداب ندیمی پادشاه^۹، وزارت^{۱۰}، و خاصه

- | | |
|--------------------------|---------------------------|
| ۱- قابوس نامه ۱۵۹-۱۶۵ | ۲- قابوس نامه ۱۸۱ |
| ۳- قابوس نامه ۱۷۱-۱۷۲ | ۴- قابوس نامه ۴۴ |
| ۵- قابوس نامه ۴۷ | ۶- قابوس نامه ۴۷ |
| ۷- قابوس نامه ۱۴۴ به بعد | ۸- قابوس نامه ۱۹۸ به بعد |
| ۹- قابوس نامه ۲۰۳ | ۱۰- قابوس نامه ۲۱۶ به بعد |

از آیین پادشاهی^۱ یاد می‌کند درست در موضوعی سخن می‌راند که بیشتر از هر چیز در شأن اوست و دنیای سیاست آن روز را با همه فراز و نشیبها، اضطرابها، سوء ظنها، و درشتی و ناهمواریهای آن تصویر می‌کند. وزیر را بیم می‌دهد که: «هر جای که پادشاه باشد از وی جدا مشو و وی را تنها مگذار تا دشمنان تو در غیبت تو با وی فرصت بدی گفتن نیابند و وی را از حال خویش بنگردانند^۲». و پادشاه را آگاه می‌کند که «هر کسی را که وزارت دادی وی را در وزارت تمکین تمام کن تا کارهای تو و شغل مملکت تو بر او بسته نباشد و به اقربا و پیوستگان او نیکویی کن به معاش دادن و خوبی کردن تقصیر مکن اما خویشان و پیوستگان وی را عمل مفرمای که یک باره پیه به گربه نتوان سپردن^۳». حتی وقتی در قابوس نامه می‌خوانیم «دوست را به دوستی چیزی میاموز که اگر وقتی دشمن شود ترا آن زیان دارد و پشیمانی سود نکند» لحظه‌ای این نکته به خاطرم آمد که این گونه محافظه کاری در دوستی از قلم مردی سیاست شناس و دوراندیش تراویده است. در هر حال سیاست مطلوب عنصر المعالی در کتاب او جلوه گریست که وزیر را به دادگری و آبادانی^۴ و پادشاه را به مشورت با خرد و مدارا و رعیت پروری و داد و دهش و باخبری از حال ملک و مردم و کار به کار دانان سپردن و فرمان خود را خوار نداشتن سفارش کرده است^۵. تأکید به این که «پند حکما و ملوک شنیدن دیده خرد را

۱- قابوس نامه ۲۲۷ به بعد

۲- قابوس نامه ۲۱۸

۳- قابوس نامه ۲۲۹

۴- قابوس نامه ۱۴۲

۵- قابوس نامه ۲۱۷-۲۱۸

۶- قابوس نامه ۲۲۷-۲۳۹

روشن کند»^۱ و اهتمام نویسنده در گردآوردن پندهای انوشروان در باب هشتم کتاب^۲ و برخی داستانها و وقایع باعبرت از پادشاهان و بزرگان همه درسها و نکته آموزیهایی است که مردی پخته و خوش فکر در آیین ملک داری و نگاه داشت مردم بیان می کند.

**

اندکی بیشتر که عنبرالمعالی را بشناسیم، گذشته از دانش وافر، او را نویسنده ای خردمند می یابیم که حکیمانه می اندیشد، از هر حکایت و موضوع بظاهر بی اهمیت نکته های عمیق در می یابد و عرضه می کند و افکار استوار خود را به زبانی ساده و همه کس فهم با ما در میان می نهد که خود جلوه ای دیگر از هنر اوست. به این چند نکته توجه فرمایید که چگونه با وقوف کامل به احوال آدمی مسائل حیات را با جهان بینی خاص خود طرح و آسان می کند.

چگونه می توان در زندگی رضایت خاطر حاصل کرد: «اگر خواهی که از بهر روزی از خدای تعالی خشنود باشی بامداد به کسی منگر که حال او از حال تو بهتر باشد، بدان کس نگر که حال او از حال تو بهتر باشد تا دایم از خدای تعالی خشنود باشی.»^۳

در لزوم مشورت: «بدان که رای دو کس نه چون رای یک کس باشد چه یک چشم آن نتواند دید که دو چشم بیند و یک دست آن نتواند برداشت که دو دست بردارد.»^۴

در بیان این که آدمی بنده احتیاج است و چه بسا شیران را که

۲- قابوس نامه ۵۱

۱- قابوس نامه ۴۹

۴- قابوس نامه ۴۰

۳- قابوس نامه ۲۶

احتیاج رو به مزاج می‌کند می‌نویسد: «حاجتمندی دوم اسیری است ... هر کرا بدو محتاج باشی خویشتن چون چاکر و بنده او شناس که ما بندگی خدای تعالی را از آن همی‌کنیم که ما را به وی حاجت است که اگر به خدای تعالی حاجت نبودی هیچ کس روی سوی عبادت خدای تعالی نکردی»^۱. حکایت بسیار پر مغزی که راجع به شبلی و دو کودک منعم و درویش در پایان کتاب می‌آورد در همین زمینه است. پسر درویش برای پاره‌ای حلوا به دستور پسر منعم به سگی تن در می‌دهد و بانگ سگ می‌کند و شبلی دران دو می‌نگرد و می‌گوید که «قانعی و طامعی به مردم چه رساند!»^۲ و سرانجام به این نکته باریک می‌رسیم: در این بازار اگر سودی است با درویش خرسندست

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی از اینها گذشته در باب اول و دوم کتاب - که در شناخت ایزد و آفرینش عالم سخن می‌رود - و یا در باب چهل و چهارم - که موضوع جوانمردپیشگی است - جلوه‌هایی دیگر از اطلاعات فلسفی و ذوق عرفانی نویسنده آشکار می‌شود. در قابوس نامه گاه از زبان بزرگمهر می‌خوانیم که «همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند»^۳. و گاه سقراط به سخن می‌آید که «اگر من نترسیدم که بعد از من بزرگان اهل خرد بر من عیب کنند و گویند سقراط همه دانش جهان را به یک بار دعوی کرد، مطلق بگفتمی که هیچ چیز ندانم و عاجزم ولیکن نتوانم گفتن که این از من دعوی بزرگ باشد»^۴. بر اثر این ژرف بینی‌ها

۲- قابوس نامه ۲۶۱-۲۶۲

۱- قابوس نامه ۱۵۴-۱۵۵

۳- قابوس نامه ۳۹ نیز رك . ص ۴۶ ۴- قابوس نامه ۳۹

تصویری که از امیرکیکاووس در ذهن ما نقش می‌بندد چهرهٔ مردی است سالخورده و پر اندیشه که حکیمانه به جهان و جهانیان می‌نگرد.

* *

بعلاوه عنصرالمعالی را مردی نیک نفس و دوست داشتنی می‌یابیم که صفای نیت او از خلال سخنش جلوه گریست. با همه مشفق است و از سر «دل سوزگی پدران» سخن می‌راند. دنیایی را می‌پسندد که دران مردمی و جوانمردی رونق داشته باشد از این رو می‌گوید: «همیشه در هر کاری که باشی از طریق مردمی باز مگرد»^۱. فرزندان را نصیحت می‌کند که از بهر میراث مرگ پدر و مادر را نخواهند^۲ و در کیفر دادن مجرمان می‌گوید: «خداوندان انصاف چنین گفته‌اند که عقوبت سزای گناه باید کرد، اما من چنین گویم که اگر کسی گناهی کند که بدان گناه مستوجب عقوبت شود و تو سزای آن گناه او را عقوبت کنی طریق حلم و کرم و رحمت فراموش کرده باشی، چنان باید که درسی گناه را نیم درم عقوبت کنی تا هم رسم سیاست بجای آورده باشی و هم شرط کرم نگه داشته باشی تا هم از کریمان باشی و هم از سایسان که نشاید که کریمان کار بی رحمتان کنند»^۳.

بزرگی روح و رأفت نویسنده را در سخنی دیگر از او آشکارتر می‌توان یافت: «چون به گناهی از تو عفو خواهند عفو کن و برخودشتن واجب دان اگر چه سخت گناهی بود، که بنده اگر گناه کار نباشد عفو خداوند پیدا نیاید و چون مکافات گناه کرده باشی آنکه تفضل تو کجا

۱- قابوس نامه ۱۴۹

۲- قابوس نامه ۲۶

۳- قابوس نامه ۱۵۳

رسد؟ و چون عفو کردن واجب دانی از شرف و بزرگی خالی نباشی و چون عفو کردی دیگر او را سرزنش مکن و ازان گناه یاد بسیار که آنکه همچنان باشد که آن عفو نکرده باشی.^۱ نویسنده فرزند خود گیلان شاه را پدرا نه راهنمایی می کند که در مقام پادشاهی «بر خلقان خدای تعالی رحیم باش ... بیداد را در دل خویش راه مده که خانه ملک آن دادگر دیر بماند و قدیمی گردد و خانه بیداد گران زود پست شود زیرا که داد آبادانی بود و بیداد ویرانی...»^۲

این سخنان را که از این امیر روشن ضمیر و مردم دوست می شنویم بی اختیار مهر او در دلمان راه می یابد و آرزو می کنیم که کاش وی مدتی دراز بدین شیوه فرمان رانده بود و یا کاش گیلان شاه می توانست بر این سوال حکومت کند. شاید عنوانی هم که آقای روبن لیوی برای ترجمه انگلیسی قابوس نامه^۳ برگزیده از همین نظرگاه است که این کتاب بمنزله آینه روشن و حقیقت نمایی برای شاهان و شاهزادگان آن عصر بوده است.

۱- قابوس نامه ۱۰۲-۱۰۳

۲- قابوس نامه ۲۲۸-۲۳۳

۳- Reuben Levy, A Mirror for Princes, London 1951